

مظلومیت مولایم^۱

خاطره‌هایم را ورق می‌زنم تا به زمان عثمان می‌رسم. اکنون ۱۵ سال از روزهای غصب خلافت مولایم می‌گذرد. یادآوری خاطرات سال‌های خانه‌نشینی امیرالمؤمنین علیه السلام قلبم را می‌سوزاند؛ سال‌هایی سیاه‌تر از ظلمت شب و سخت‌تر از سنگ خارا! گاهی با خودم می‌گویم ای کاش در آن سال‌ها نبودم و آن بار سنگین بغض را از دشمنانش نمی‌دیدم. اما خودم را دلداری می‌دهم که توانسته‌ام شریک غم‌های مولایم باشم. مولایم علی علیه السلام کجا و گفتگوی بی ادبانه و پرخاشگرانه با او؟! مولایم علی که ملائکه خدمتکار اویند، این چنین مورد جسارت کینه‌توزان قرار بگیرد؟! آری، این اتفاق روزی افتاد که همراه حضرت به خانه عثمان رفتیم.

عثمان می‌خواست به تنهایی با امیرالمؤمنین گفتگو کند، لذا حضرت به من اشاره نمودند که دورتر بایستم. من کمی دور شدم اما صدایشان را می‌شنیدم. عثمان با عتاب شروع به سخن کرد و در گفته‌هایش سرزنش‌هایی داشت. اما امیرالمؤمنین علیه السلام سکوت کرده و سخنی نمی‌فرمودند. پس از چند دقیقه‌ای که عثمان گفتار بی ادبانه خود را ادامه داد، ناگهان با عصبانیت گفت: تو را چه شده که پاسخی نمی‌گویی؟

^۱ - بحارالانوار: ج ۳۱ ص ۴۶۸، ج ۴۱ ص ۴۹. مناقب (ابن شهر آشوب): ج ۱ ص ۳۸۰. معانی الاخبار: ص ۳۰۸.

^۲ - عَنْ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ آبَائِهِ، قَالَ: كَانَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ! عَلَّمُوا أَوْلَادَكُمْ بُغْضَ عُمَانَ، فَإِنَّهُ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ حُبٌّ لِعُمَانَ فَادْرَكَ الدَّجَالَ آمَنَ بِهِ، فَإِنْ لَمْ يُدْرِكْهُ آمَنَ بِهِ فِي قَبْرِهِ. **امام مجتبی علیه السلام فرمودند: ای گروه شیعه! به فرزندان‌تان بغض عثمان را بیاموزید، چون هر کس در دلش محبت عثمان باشد، اگر دجال را درک کند به او گرویده و ایمان آورده و گرنه در قبر به او اقرار کند!** (تقریب المعارف ۲۹۳ تا ۲۹۵/بحارالانوار ۳۱-ص ۳۰۸)

عَنْ أَبِي سَعِيدٍ التَّمِيمِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَنَا يَعْسُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَعُمَانُ يَعْسُوبُ الْكَافِرِينَ. وَعَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ: وَ عُمَانُ يَعْسُوبُ الْمُنَافِقِينَ. (تقریب المعارف ۲۹۳ تا ۲۹۵/بحارالانوار ۳۱-ص ۳۰۶ تا ۳۱۰)

حضرت فرمودند: «اگر سخن بگویم چیزی خواهم گفت که تو را خوشایند نیست و آنچه تو دوست داری نزد من نخواهی یافت». سپس حضرت برخاستند و از خانه او خارج شدند. من نیز پشت سر امیرالمؤمنین علیه السلام از منزل عثمان خارج شدم و دیدم حضرت زیر لب شعری را زمزمه می‌نمایند (که مفهومش چنین بود):

اگر به او جواب می‌دام از انتقاد و حاضر جوابی من ناراحت می‌شد، اما من بر سوزش درون صبر می‌کنم.

اگر می‌خواستم پاسخ بدهم خشم برانگیخته می‌شد.^۳

^۳ - داستان از زبان جناب قنبر، در کتاب «خاطرات قنبر»، اثر آقای انصاری نقل شده است.